

بی بی زهرا گوهری

موسی آباد \*

نمونه‌ای از کرسی‌های آزاداندیشی پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم)

### چکیده:

نوشته‌ی حاضر احتجاجات پیامبر گرامی اسلام (صلی‌الله علیه و آله و سلم) در مسئله توحید با پیروان ادیان مختلف است. دعوت جهانی اسلام، موجب حضور هیئت‌هایی شد که برای تحقیق در دین اسلام، به نزد پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌آمدند و حضرت عقاید برگرفته از دین خود را بیان و پس از آن با سعه صدر اعتقادات آنان را شنیده و به صورت مستدل و با احترام در جوی آرام به پاسخ می‌پردازد.

از آنجاکه این انحرافات اعتقادی در میان ادیان زنده جهان و مادی‌گرایان و غالیان همچنان باقی است لذا یهودیان در مورد عزیز، مسیحیان در حضرت عیسی (علیه السلام) غلو دارند و زرتشتیان در قائل شدن به دو مبدأ خیر و شر و مادی‌گرایان با دادن اصالت به ماده و بت‌پرستان با تکریم بت‌ها از توحید دورند. پاسخ‌های موجز پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم) می‌تواند راهگشای گمراهان و منادی توحید اسلام ناب محمدی باشد.

این نوشته متن سخنان پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) است که به خاطر کامل و جامع بودن، از شرح و تفسیر آن خودداری شده و تنها موارد داخل پرانتز توضیحات مؤلف است.

**واژگان کلیدی:** پیامبر اکرم (صلی‌الله علیه و آله و سلم)، توحید، مناظره، اسلام، ادیان.

## طرح بحث

اسلام در ۱۴ قرن پیش به‌عنوان آخرین دین آسمانی ظهور می‌کند و قرآن، آخرین کتاب آسمانی و آخرین استوانه‌های این دین هست. اسلام از ابتدای ظهور به کرامت انسان‌ها و تعقل و تفکر، بیشترین بها را داده است. هیچ‌گاه به اجبار کسی را مطیع خود نساخته است. نفوذش در جهان با اعجاز منطقی قرآن و رفتار و منش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم) بوده است. ایشان چنان صمیمی در کنار مردم قرار می‌گیرد که امین همه است. همه‌کس در برابر او به راحتی عقایدش را ابراز می‌نماید. افرادی از ادیان مختلف به حضور او می‌رسند. در مسجد اعمال عبادی ویژه‌ی خود را بجا می‌آورند. حتی با بت‌پرستان که مشرک خوانده می‌شوند و نباید در مسجدالحرام ورود پیدا کنند در مسجدالنبی به بحث می‌نشینند و به دلایل آن‌ها نسبت به عقاید انحرافی‌شان گوش فرا داده و به تک‌تک آن‌ها پاسخی درخور فهم می‌دهد. احتجاج کنونی به ره‌آورد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم) همانند زمان حضور ایشان است.

از آنجا که خداوند رسولش را اسوه اهل استدلال قرار داده و فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ

بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (نحل / ۱۲۵)

ایشان از هر سه راه گفته شده در آیه، استفاده نموده است. در استدلال‌های ایشان، گاهی برهانی ابتدائی ارائه شده و از مقدمات حق و یقینی استفاده می‌شود که آن را حکمت می‌نامند. گاهی از مقدماتی که خود رقیب استفاده کرده، استفاده می‌کند که آن جدال احسن است، از این جهت احسن است که نه حقی باطل و نه باطلی حق و نه از جهل مخاطب سوءاستفاده می‌شود. (رک: جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۱ و ۲۵۲)

محور احتجاجی پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و سلم) در استدلال‌ها، تنها عقل و محکمت وحی بود؛ از این رو حتی اگر مخاطب وی کشش فکری نداشت تا از مرحله وهم به مرحله عقل بیاید و مقدمات وهمی را زودتر از مقدمات عقلی می‌پذیرفت، آن حضرت در جدال با وی به مقدمات وهمی و متشابها تمسک نکرده، از جهل او سوءاستفاده نمی‌کرد. (همان، ص ۲۵۵ و ۲۵۶)



از امام ششم پرسیده شد جدال غیر احسن چیست؟ امام فرمود: «أَمَّا الْجِدَالُ بغيرِ أَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَإِنْ تَجَدَّ حَقًّا لَا يُمَكِّنُكَ أَنْ تَفْرُقَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ بَاطِلٍ مَنْ تُجَادِلُهُ وَإِنَّمَا تَدْفَعُهُ عَنْ بَاطِلِهِ بِأَنْ تَجَدَّ الْحَقَّ فَهَذَا هُوَ الْمُحَرَّمُ لِأَنَّكَ مِثْلُهُ جَدَّ هُوَ حَقًّا وَجَدَّتِ أَنْتَ حَقًّا آخَرَ»

اما جدال غیر احسن جدالی است نا زیبا که در اثر ضعف فکری خود یا سوءاستفاده از ضعف فکری رقیب، حقی را انکار کنید یا باطلی را بپذیرید. جدال غیر احسن، عملی حرام و غیر باطل است زیرا همان طور که رقیب حق را انکار کرده و باطل را پذیرفته است، انسان را هم گرفتار تباهی و انحراف خواهد کرد تا باطلی را بپذیرد یا حقی را انکار کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۷)

امروزه با وجود همان اعتقادات در فرق و ادیان مختلف، پاسخ‌های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) جواب گو است و تازگی دارد و عده‌ای را متوجه حقیقت آموزه‌های دین اسلام می‌نماید، علاوه بر آن، به جهانیان اثبات می‌کند، اسلام دین جنگ نیست و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به آزادی عقیده احترام می‌گذارد و به رو آوردن مطالب استدلالی و برهانی و بحث آزاد و کرسی‌های آزاداندیشی تشویق می‌نماید.

### آغاز کرسی آزاداندیشی

بحث‌های آزاد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از زمانی شروع شد که مکه کانون دشمنی با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فتح شده بود و در شبه جزیره عربستان، مخالفی مقتدر با آزاداندیشی وجود نداشت. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرماندار مکه را تعیین نمودند به مدینه بازگشتند و از آن زمان گروه‌هایی خدمت ایشان می‌رسیدند و خواهان تحقیق در مورد اسلام بودند.

یک نمونه برجسته زمانی است که گروهی یا افرادی از ادیان مختلف به حضور آن حضرت رسیده و عقاید خود را در میان گذاشته و از آن حضرت درخواست کردند و گفتند اگر نمی‌تواند پاسخ گوید، به دین آنان بگردد. (سید علوی، ص ۴۲۹ و ۴۳۰)

متن ترجمه سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

حدیثی از امام صادق (علیه السلام) به نحو کامل از حضور فرهیختگان مذاهب گوناگون به



محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. اکنون ترجمه متن حدیث را که خود گویا است و نیاز به تبیین و تفسیر ندارد را مطالعه نمایید.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: **وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي الْبَاقِرُ عَنْ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنَّهُ اجْتَمَعَ يَوْمًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله و سلم) أَهْلُ خَمْسَةِ أَدْيَانٍ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى وَ الدَّهْرِيَّةُ وَ التَّنَوِّيَّةُ وَ مُشْرِكُو الْعَرَبِ**

پدرم حضرت باقر از جدم زین العابدین و ایشان از سید الشهدا و آن جناب از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیهم السلام) نقل کرد: روزی معتقدین پنج مذهب و مسلک خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتماع کردند. یهودیان و نصرانیان و طبیعی مذهبان و مانویان و مشرکین عرب. هر یک اعتقادات خود را نسبت به دینشان برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بازگو کردند.

## اعلام عقاید اسلامی

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از شنیدن سخنان آنان، ابتدا اعتقادات خود را اینگونه بیان داشتند:

**فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله و سلم) آمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ كَفَرْتُ بِالْجِبْتِ ... بِمَا ذَهَبَتْ وَ لَمْ يَفْعَلْ بِهَا هَذَا إِلَّا لِأَنَّهُ ابْنُهُ**

من به خدایی که واحد، یگانه و یکتاست ایمان دارم و هرگونه شریکی را برای او باطل می‌دانم هم به اصل وجود مبدأ هستی اعتقاد دارم و هم به وحدت آن. همانا خدای تعالی مرا مبعوث نموده تا برای همه مردم بشارت‌دهنده و هشداردهنده و حجتی برای عالمیان باشم و به زودی نیرنگ آنانی که در دینشان نیرنگ می‌زنند از بین می‌رود. سپس فرمود: آیا من سخن شما را بی‌حجت بپذیرم یا آن را با برهان قبول کنم؟ من حجت خدا هستم و حجت خدا، نه بی‌برهان سخن می‌گوید و نه بدون آن سخن کسی را می‌پذیرد.



## نقد عقاید یهودیان

آنگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به یهودیان فرمود: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) و سلم) وَ هُوَ الَّذِي جَاءَهُمْ بِالتَّوْرَةِ ... انظُرُوا فِيهِ بِقُلُوبٍ مُّعْتَدَةٍ لِلْإِنصَافِ يَهْدِكُمُ اللَّهُ

مدعی هستید عزیز فرزند خداست. دلیلی بر آن بیاورید. آنان گفتند: او تورات را احیا کرده و در خاطره‌ها و کتاب‌ها زنده نگه داشته است، پس هیچ‌کس سِمَت او را که همان فرزندى خداست نخواهد داشت.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: منظورتان از فرزندى خدا چیست؟ اگر فرزند مادی است آن گونه که هر پدر جسمانی پسر مادی دارد از نظر عقلی بر خداوند محال است چون ولادت از صفات موجودات حادث است و هر حادثی مخلوق و هر مخلوقی خالقى دارد که او را ساخته و ایجاد کرده است.

گفتند: «منظور ما این نیست. ما هم این را کفر می‌دانیم، بلکه می‌گوییم به معنی کرامت است و ولادتی در کار نیست. مثل اینکه علمای ما به کسی که می‌خواهند اکرام کنند و او را در جایگاه شایسته قرار دهند و از دیگران ممتاز نمایند، می‌گویند ای فرزندم یا می‌گویند البته او فرزند من است نه با اثبات ولادت؛ این چنین مقامی را خداوند به عزیز داده و او را فرزند خود خوانده است.» (مجلسی، همان، ج ۷، ص ۲۵۸)

اگر منظور، فرزند تشریفی و کرامت است، قابل نقض است. چه شد که عزیز پسر خدا گردید و موسی که آورنده تورات است پسر خدا نشد؟ پس موسی به این مقام شایسته‌تر است و باید مقامی بالاتر از فرزندى به موسی بدهید و بگویید او برادر یا بزرگ‌تر یا پدر یا سرور خدا باشد. یهودیان گفتند: ما را مهلت ده تا در این مورد اندیشه کنیم.

حضرت فرمود: شما مهلت دارید، مشروط بر اینکه از تعصب کم کرده و بر انصاف بیفزایید تا خدا هدایتان کند (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره می‌کنند که انصاف گامی است در جهت هدایت الهی. گویا به یهود گوشزد می‌کند که یهود با بی‌انصافی، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)



سلم) و آیین او را، با اینکه می‌شناسند، منکر می‌شوند. پاسخ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به یهودیان به صورت جدال احسن بود. (همان، ص ۲۵۸-۲۵۹)

### توصیف عقاید مسیحیان و نقد آن

آنگاه رو به مسیحیان نموده و فرمود: **ثُمَّ أَقْبَلَ (صلی الله علیه و آله و سلم) عَلَى النَّصَارَى فَقَالَ وَ أَنْتُمْ قُلْتُمْ إِنَّ الْقَدِيمَ عَزَّ وَ جَلَّ اتَّخَذَ بِالْمَسِيحِ ابْنَهُ ... وَ قَالُوا مَا رَأَيْنَا كَالْيَوْمِ مُجَادِلًا وَ لَا مُخَاصِمًا وَ سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا**

در نظر شما، خدا با عیسی متحد شده است؟ اتحاد را معنا کنید. آیا منظور شما اتحاد حقیقی است یا کنایه از کرامت و بزرگداشت است؟

اگر اتحاد حقیقی است اتحاد حادث با قدیم و ممکن با واجب محال است (جمع بین نقیضین می‌شود، هر دو باید قدیم شوند یا هر دو حادث تا اتحاد صورت گیرد) خداوند قدیم است و عیسای مسیح حادث و اگر منظور از اتحاد، کرامت است به این صورت که او را به خود اختصاص داده و بر سایر بندگان برگزیده، پس اقرار کردید به حدوث عیسی و به حدوث جایگاه او نزد خدا. این سخن شما خلاف آن چیزی است که گفتید مسیحیان گفتند: حضرت عیسی کارهای خالق العاده می‌کرد که نشان می‌دهد او فرزند خداست از جهت مقامی که نزد خدا دارد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: سخنانی که به یهود گفتیم را شنیدید؟ اعتقاد شما هم مثل آنان است. سپس همه سخنانی که به یهود گفته بودند را بازگو نمودند. ایشان فرمودند: در نقض سخن شما باید گفت این کرامت به حضرت مسیح اختصاص ندارد. انبیای دیگر چون ابراهیم، نوح، آدم ... علیهم السلام هم از کرامات برخوردار بوده‌اند. چرا این حکم را درباره انبیای دیگر صادر نکردید و تنها در خصوص عیسی (علیه السلام) سخن از اتحادیه به میان آوردید؟

این استدلال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را می‌توان با تمام غالیان و فرقه‌های علی‌اللهی مطرح نمود. پس از این سخنان عده‌ای از مسیحیان ساکت شدند و برخی دیگر گفتند همان‌طور که خدا در قرآن، ابراهیم را خلیل خود معرفی کرد، عیسی را هم به عنوان فرزند خود گرامی داشت.



پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این قیاس مع الفارق است. خلیل بودن ممکن است، اما فرزند بودن و متحد شدن با خدا محال است.

خلیل یا به معنی فقر و نیاز و یا به معنی رازدار و راز دان است.

حضرت ابراهیم، فقر ذاتی خود را شناخت و خود را به خدا سپرد و خلیل الله شد و از دیگران خود را بی نیاز و دور نگه داشت آن هم در زمانی که می‌خواستند او را با منجنیق در آتش بیندازند... یا اگر خلیل از خلّت به معنی دوستی و رازداری و رازدانی باشد، وقتی او از ملکوت الهی با خبر و دوستی با خدا وجودش را پر کرده بود گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. (انعام/ ۷۶) و از این جهت خلیل الله شد که فرمود: محبت و دوستی من از آن خداست. نمی‌بینید که او تا از همه نبریده بود، خلیل الله نشد. تا به اسرار خدا آگاه نشده بود، خلیل الله نشد.

اما اگر کسی فرزندی به دنیا بیاورد، هر چند آن فرزند به پدر اهانت کند و یا پدر او را از خود دور نماید، باز هم از فرزندی او خارج نمی‌شود چرا که معنای ولایت پابرجاست.

اگر در مقایسه که خداوند به ابراهیم گفت دوست من است بگویند عیسی هم فرزند خداست؛ پس واجب است به حضرت ابراهیم و موسی (علیهما السلام) هم بگویند فرزندان خدا هستند. چون آنان نیز معجزاتی داشته‌اند و با این توصیفات که از حضرت ابراهیم است، باید بگوئیم او پیر، آقا، سرور، رئیس و امیر خداست، آن چنانکه این را می‌گوید. بنابراین حضرت ابراهیم به فرزندی مقدم است.

در این هنگام یکی از مسیحیان گفت: فرزند شدن و پدري و پسری در کتاب‌های آسمانی آمده است و در بعضی کتاب‌ها آمده که عیسی مسیح گفت: من به سوی پدرم می‌روم. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در آن کتاب آمده است من به طرف پدر خود و پدر شما می‌روم.

از کجا می‌دانید شاید حضرت عیسی چنین قصد کرده: من می‌روم به سوی آدم یا بسوی نوح همانا خداوند مرا به سوی آنان بالا می‌برد و هم‌نشین آنان می‌کند؛ و آدم پدر من و پدر شماست و همچنین پدر حضرت نوح (علیه‌السلام) است، بلکه من می‌گویم منظور حضرت عیسی غیر این نبوده است.

اگر منظور از ابدت، مبدئیت خدای سبحان است (برای تمام موجودات خدا مبدأ است) به



عیسی اختصاص ندارد و اگر منظور کرامت است، همه انبیا و اولیا از آن برخوردارند در حالی که شما این کرامت را مختص عیسی می‌دانید. مسیحیان چاره‌ای جز سکوت نداشتند. گفتند تا به این روز چنین مجادله و ستیزی را ندیده بودیم، به زودی در کارمان تأمل می‌کنیم (مجلسی، همان، ص ۲۵۹-۲۶۱)

### نقد مبانی معرفتی مادی‌گرایان

آنگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رو به ملحدان کرد. ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) عَلَى الدَّهْرِيَّةِ فَقَالَ وَ أَنْتُمْ فَمَا الَّذِي دَعَاكُمْ إِلَى الْقَوْلِ بِأَنَّ ... فَصَمْتُوا وَ عَلِمُوا... أَنَّهُمْ لَا يَجِدُونَ لِلْمُحَدَّثِ صِفَةً يَصِفُونَهُ بِهَا إِلَّا وَ هِيَ مَوْجُودَةٌ فِي هَذَا الَّذِي زَعَمُوا أَنَّهُ قَدِيمٌ فَوَجَمُوا وَ قَالُوا سَنَنْظُرُ فِي أَمْرِنَا

آنان اصالت را به ماده داده و آن را ازلی می‌پنداشتند و برای جهان آغاز و انجام یا مبدأ و معاد قائل نبودند. پیامبر از آنان پرسید معیار شناخت شما چیست؟  
آنان پاسخ دادند: چون برای جهان آغاز و پایانی ندیدیم، پس مبدأ و معادی برای آن باور نداریم. یعنی شب و روز بی مدبر خارجی همواره می‌گردند. زمین و منظومه شمسی بدون محرک بیرونی به حرکت خاص خود ادامه می‌دهند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: شما از طرفی چیزی را که مشاهده نکرده اید را نمی‌پذیرید و از سوی دیگر مدعی ازلت جهان هستید. آیا ازلت عالم را دیده‌اید؟ شما از گذشته عالم خبر ندارید. همان‌طور که حدوث عالم را ندیده‌اید، قدم آن را هم ندیده‌اید. پس ممکن است عالم مبدئی داشته که شما آن را ندیده باشید.

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در ادامه محور شناخت را تغییر داده فرمود: نگوئید و اصرار نکنید که به قدم و بقای دائمی حکم کنید و اینکه تا ندیده‌ایم نمی‌پذیریم؛ زیرا شناخت تنها، حس نیست. حس بخشی از شناخت را تأمین می‌کند. اصالت از آن عقل است و پشتوانه ادراک حس، همان بینش‌های عقلی است.





رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سپس بر بینش عقلی استدلال کرده می‌فرماید: شما عالم را قدیم می‌دانید. قدیم و حادث را تعریف کنید تا ببینیم در عالم نشانه حدوث وجود دارد یا قدم. عالمی که مشاهده می‌کنیم مجموعه‌ای به هم وابسته است. زمینش به آسمان و آسمانش با زمین در ارتباط است. اگر نوری از آسمان به زمین نتابد یا بارانی از آن نبارد، زمین حیات نخواهد داشت. همه نظام کیهانی به هم وابسته‌اند، این انسجام و احتیاج، امری روشن است. می‌گویید این نظام واحد قدیم است، می‌پرسم اگر حادث بود چه صفاتی باید می‌داشت که اکنون ندارد؟ آن‌ها پاسخی نداشتند.

سپس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مرحله سوم سخن را بیان داشتند: لیل و نهار را که مشاهده می‌کنید با هم اجتماع ندارند، نمی‌شود در یک وقت و یکجا هم شب باشد و هم روز. هم ظلمت باشد و هم نور. پس یکی سابق و دیگری لاحق است و یقیناً آن که لاحق است، حادث می‌باشد. پس هر یک حادث‌اند نه قدیم. اکنون چگونه می‌توانید ثابت کنید که موجودات جهان قدیم‌اند و غیر حادث نیز چون مسبوق به عدم است، حادث می‌باشد و نمی‌توان گفت همیشه لیل بود بعد نهار پیدا شد، چون اگر حرکتی نباشد شبی هم در کار نیست. (مجلسی، صص ۲۶۱-۲۶۲)

### کرسی آزاداندیشی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با زرتشتیان

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ادامه به زرتشتیان رو کرد. **ثُمَّ أَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَلَى الثَّنَوِيَّةِ الَّذِينَ قَالُوا النُّورُ وَالظُّلْمَةُ هُمَا الْمُدْبِرَانِ... بَلْ هُمَا مُدْبِرَانِ جَمِيعاً مَخْلُوقَانِ فَقَالُوا سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا**

(آنان عالم را دارای دو مبدأ خیر و شر می‌دانند) و ابتدا پیامبر به آنها جواب نقضی داد. اگر خالق نور از آفریدگار ظلمت متفاوت باشد، در جهان اعداد بسیار وجود دارند که با هم جمع نمی‌شوند، سیاهی و سفیدی، حرارت و برودت و ... پس باید به عدد اعداد موجود در عالم، اله در نظر بگیرد و به جای ثنویت (به ارباب متفرقون) (یوسف / ۳۹) دچار شده‌اید در حالی که چنین نمی‌گویید.



آنان ساکت شدند. سپس فرمود: و چگونه این نور و ظلمت با هم مخلوط می‌شوند در حالی که طبیعت یکی صعود است و دیگری نزول؟ آیا دیده‌اید که وقتی یک مرد به طرف شرق می‌رود و دیگری به سمت غرب، آیا ممکن است در همین مسیر که می‌روند به هم برسند؟ گفتند نه.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اگر نور و ظلمت ضد هم بودند با هم یک واحد را تشکیل نمی‌دادند. یعنی چگونه نور و ظلمت به هم آمیخته، هماهنگ و منسجم روز و شب را تشکیل دادند، هر یک جای دیگری را حفظ کرده و حق دیگری را تضییع نمی‌کند. از این نظم خاص و انسجام و امتزاج و اختلال معلوم می‌شود که تضادی بینشان وجود ندارد. این‌ها را یک مبدأ هماهنگ کرده و در جای خود قرار داده است. گفتند در امورمان بررسی می‌کنیم.

(بر این اساس در مجموع نظام، تضادی نیست؛ بلکه جهان، واحدی حقیقی است که در قرآن به آن اشاره شده است: «رینا ما خلقت هذا باطلاً» (آل عمران / ۱۹۱)

خردمندان پس از تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین، اعتراف می‌کنند به اینکه پروردگارا (ما هم جزئی از عالم خلقتیم) این همه را باطل نیافریدی و اگر خدایان متعدد در عالم حکومت می‌کردند «لذهب کلُّ الہ بما خلق» (مؤمنون / ۹۱) هر الهی مخلوق خود را به دنبال داشت.

و چون هر معلولی با علت خویش هم‌سنخ است، اگر دو خدا در عالم باشد، باید دو رشته جدا و گسیخته از هم در عالم باشد «لو کان فیہما آلہة الا اللہ لفسدتا» (انبیاء / ۲۲) اگر هر یک خدای جداگانه داشتند، حتماً فاسد می‌شدند و چون فساد نیست، معلوم می‌شود دو رب در عالم نیست چه رسد به دو خالق. (مجلسی، همان، ص ۲۶۲ و ۲۶۳)

### عقاید بت‌پرستان و رد آن

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَىٰ مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَقَالَ وَأَنْتُمْ فَلِمَ عَبَدْتُمُ الْأَصْنَامَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) فَإِذَا بَطَلَ مَا ظَنَنْتُمُوهُ مِنْ أَنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي شَيْءٍ فَقَدْ فَسَدَ مَا بَيْنَكُمْ عَلَيْهِ قَوْلَكُمْ قَالَ فَسَكَتَ الْقَوْمُ وَقَالُوا سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا

بت‌پرستان حجاز در توجیه بت‌پرستی خود خرافاتی مطرح کرده می‌گفتند: ما چوب و سنگ



دست تراش خود را نمی‌پرستیم، بلکه خدا را می‌پرستیم. زیرا خدای در مظاهری از بزرگان بشر حلول کرده و آن موجودات محل حلول خدای سبحان شده‌اند ما در حقیقت حلول کننده و روح بت‌ها و حال را می‌پرستیم نه محل را.

عده‌ای دیگر می‌گفتند: بزرگانی از میان ما رفتند که از قرب الهی برخوردار بودند و چون تقرب به آن‌ها سودمند است، پیکرهای آن‌ها را به صورت مجسمه درآورده در برابر آنچه یادآور قداست ایشان است خضوع و خشوع داریم.

و عده‌ای دیگر گفتند: وقتی خداوند، آدم را آفرید، به فرشتگان دستور سجده داد. ما که فرزندان آدم هستیم بر سجده کردن در برابر آدم از فرشتگان سزاوارتریم و چون در آن صحنه نبودیم، پیکر و مجسمه‌ای از وی ساخته در برابر آن سجده می‌کنیم همان‌گونه که شما در برابر کعبه سجده می‌کنید، ما هم در برابر بت‌ها سجده می‌کنیم و چنان‌که شما در دیگر شهرها در مساجد عبادت می‌کنید و برای هر مسجد محراب می‌سازید که متوجه کعبه است و به سمت محراب می‌ایستید ما هم در برابر بت‌ها می‌ایستیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که هیچ‌گاه کلام کسی را قطع نمی‌کرد، پس از شنیدن سخنان آنان شروع به پاسخ کردند و یکی‌یکی دلایل آن‌ها را رد نمودند. به گروه اول چنین فرمودند: راه را به خطا رفته‌اید و گمراه شده‌اید. گفتید خدا در بزرگان بشر حلول کرده در حالی که شرط حلول شیء در شیء دیگر، مادی بودن هر دو آن‌هاست. در این صورت چه فرقی است بین خدا و چیزهای دیگر که در آن شیء حلول کرده، یعنی حال و محل باید هر دو مادی باشند. موجود ازلی و قدیم هرگز در موجود حادث حلول نمی‌کند.

محال بودن حلول خدای سبحان در اشیاء، مطلبی عقلی است. اگر خدا در اشیاء حلول کند مانند سایر حال‌ها که باید حرکت و سکون و سیاهی و سفیدی و قرمزی و زردی در او اثر کند یا اگر بر خدا این عوارض اثر نکند بر خود اشیائی که خدا در آن‌ها حلول کرده نیز باید اثر نکند. در حالی که ما در تمام مخلوقات، اثر این صفات را مشاهده می‌کنیم. پس این عوارض در خدا اثر کرده و دارای صفات مخلوقات شده پس خدا مخلوق شده و خالق نیست و چنین خدایی که در چیزی حلول کرده، دیگر احترام و پرستش او صحیح نیست. در حالی که او از این اوهام منزّه است



و حرکت، سکون، تغییر، زوال و امثال آن برای موجودات طبیعی، ممکن و برای موجود ازلی، محال است. پس حلول خدا در بت‌ها هم محال است.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْفَرِيقِ الثَّانِي فَقَالَ أَخْبَرُونَا عَنْكُمْ إِذَا عَبْدْتُمْ صُورَ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ... أَمْ قَلَّا تَعْلَمُونَ أَنْكُمْ مِنْ حَيْثُ تُعْظَمُونَ اللَّهَ بِتَعْظِيمِ صُورِ عِبَادِهِ الْمُطِيعِينَ لَهُ تَزِرُونَ عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ فَسَكَتَ الْقَوْمُ بَعْدَ أَنْ قَالُوا سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا

به گروه دوم که راز بت‌پرستی را تجلیل از مردان بزرگ و مقرب می‌دانستند فرمود: اگر شما در برابر بت‌ها خضوع کردید و شریف‌ترین عضو یعنی چهره و پیشانی خود را در برابر آن‌ها بر خاک مالیدید، دیگر برای خدای سبحان چه عظمت و جلالی قائل خواهید بود؟

می‌دانید که نباید خدا را با بنده‌اش مساوی قرار داد. اگر پادشاهی را در احترام و تعظیم با غلامش برابر کنید، با این کار مگر به شاه اهانت نکرده‌اید و غلامش را بیش از حد بزرگ نداشته‌اید؟ شما با تعظیم و احترام مجسمه اشخاص خداپرست، به خدای یکتا توهین نموده‌اید. چه کسی به شما دستور داده که در برابر بت‌ها چنین کرنش و خضوع کنید؟ گفتند: صحیح است.

(اما بزرگداشت اولیاء خدا هیچ‌گاه پرستش و عبادت آنان نیست و فطرت و عقل حکم می‌کند به انسان‌های والامقام ارج نهاده شود و از آنجاکه اصالت انسان به روح است که با از دنیا رفتن همچنان باقی است، پس احترام و محبت و بزرگداشت اولیاء خدا همیشه تأثیر مثبت در انسان‌ها دارد و وجوب الگوپذیری از آنان می‌شود.)

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) لِلْفَرِيقِ الثَّالِثِ لَقَدْ ضَرَبْتُمْ لَنَا مَثَلًا وَ شَبَّهْتُمْوْنَا بِأَنْفُسِكُمْ وَ لَا سَوَاءَ ... وَ مَتَى أَمَرَكُمُ أَنْ تَسْجُدُوا لِهَذِهِ الصُّورِ قَالَ فَقَالَ الْقَوْمُ سَنَنْظُرُ فِي أُمُورِنَا وَ سَكَّتُوا

به گروه سوم که بت‌پرستی خود را سجده در پیشگاه آدم (علیه‌السلام) دانسته، فرمود: انسان اگر بخواهد خدا را اطاعت کند باید به دستور او باشد و اگر دستوری نرسد، خود حق تشریح و ابداع دستور عبادی ندارد که این کار هواپرستی است؛ نه خداپرستی. درست است که اصل پرستش خدا را عقل و وحی تأیید می‌کند، ولی نحوه پرستش باید از سوی خود او برسد. همه ما بنده حقیق



خداوند به ما دستور داده که «هرکجا بودید، رویتان را به سوی کعبه کنید» (بقره/ ۱۴۴)

بنابراین کعبه، معبد، قبله و مسجود الیه تمام بندگان است نه مسجود له و سجده ما برای خدای سبحان است نه برای کعبه. «و برای خداست مشرق و مغرب. پس هرکجا بودید به خدا رو کنید» (بقره/ ۱۱۵)

ما از خداوند اطاعت می‌کنیم و در بسیاری از عبادات خود مثل دعا، مناجات، احرام، سعی صفا و مروه و نافله در حال حرکت، رو به کعبه بودن شرط نیست.

بر این اساس نخست اینکه: سجده برای آدم به دستور خدای سبحان بود، اما شما برای بت‌پرستی از خدا دستوری ندارید.

دوم اینکه خدا را سجده می‌کنیم نه کعبه را، کعبه معبود ما نیست اما بت‌ها معبود شما نیستند. خداوند که امر کرد برای آدم سجده کنند، دستور نداده مجسمه او را که غیر آدم است سجده کنیم. شما نباید این دو را با هم قیاس کنید. از کجا می‌دانید شاید این کار ناپسند باشد چون دستوری در این مورد نداده است.

(حضرت مثال می‌زنند) اگر شخصی به شما اجازه دهد در فلان روز معین وارد خانه‌اش بشوید، آیا جایز است بعد از آن هر وقت خواستید بدون اجازه وارد خانه او شوید یا داخل خانه دیگرش بشوید؟ یا شخصی یکی از جامه‌های خود را یا یک غلامش را یا یکی از حیوانات سواریش را به شما ببخشد، آیا می‌شود شما به جای آن جامه معین یا غلام مشخص یا حیوان معین، چیز دیگری را انتخاب کنید؟ گفتند: نه زیرا اجازه دیگری به ما نداده است.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: آیا خداوند شایسته‌تر است که در ملک او بدون اجازه‌اش تصرف نکنید یا مردم؟ گفتند: خدا شایسته‌تر است.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: پس چرا شما اینکار را می‌کنید. چه وقت به شما دستور داده این مجسمه‌ها را بپرستید؟ دیگر چیزی نگفتند. غیر از اینکه در کار خود بنگریم.

وَقَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): فَوَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا أَتَتْ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ أَيَّامٍ حَتَّى

أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم)



امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: قسم به پروردگاری که محمد مصطفی را به نبوت برانگیخت پس از سه روز تمام آن‌ها که بیست و پنج نفر بودند، اسلام آوردند و گفتند استدلالی محکم‌تر از استدلال تو ندیدیم؛ گواهی می‌دهیم که تو پیامبر خدایی. (محمدباقر مجلسی، ج ۱، صص ۲۵۵-۲۶۶ و جوادی آملی، صص ۲۵۱-۲۸۱)

برخی نوشته‌اند نفرات ۶۰ نفر بودند که ۲۴ نفر از بزرگان قوم بودند. (حسین صابری، ج ۳، ص

(۵۰۱)

### بحث آزاد دیگر با مسیحیان

موردی دیگر از گفتگوی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با نمایندگان ادیان، گفتگو با مسیحیان نجران است که در تاریخ ثبت شده است. آنان سیزده تن از اشراف بودند و سی خدمتگزار هم همراه آنان بود؛ که در سال نهم هجرت خدمت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رسیدند.

صاحب نظرشان عبدالمسیح بود که از حرف و گفته او سر نمی‌پیچیدند و اسقفی به نام ابو-حارثه، دانشمند و صاحب مدرسه‌هایشان، با ایشان بود. او نزد امپراطوران روم مقام و منزلتی داشت که برای او کنیه‌هایی ساخته بودند و ایهم که فردی کهن سال و یکی از شخصیت‌های محترم ملت نجران به شمار می‌رفت. (برهان‌الدین حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹)

آنان عصر با لباس حریر و فاخر و جامه دانشمندی و هیئتی علمی وارد شدند. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدای شما، ای کاش شما هم جامه اطلسی را که قیصر به شما هدیه کرده بر تن می‌کردید و آنان شما را در آن لباس می‌دیدند. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نپذیرفت و آنان را نیز با آن لباس‌های تشریفاتی تحویل نگرفت.

آنان احساس کردند که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آنان ناراحت شده است، اما علت ناراحتی را ندانستند. فوراً با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که با آنان سابقه آشنایی داشتند تماس گرفتند. آنان اظهار داشتند باز شدن گره به دست علی بن ابی‌طالب است.

علی (علیه‌السلام) راهنمایی‌شان کرد و گفت: آن تجملات و انگشترهای زینتی را زمین بگذارید و شرفیاب شوید. آنان وارد شده و سلام گفتند و جواب سلام خود را شنیدند.

پیش از آنکه وارد مذاکره شوند گفتند: وقت نماز ما رسیده است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)



اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند بخوانند.  
(العاملی، ج ۲۸، صص ۳۰۲-۳۱۰ و برهان الدین حلبی، ج ۳، ص ۲۳۹)

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود بحث را با آنان شروع کرد و فرمود: من شما را به ائین توحید و پرستش خدای یگانه و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می‌کنم. سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند. (آیات اول تا ۸۰ سوره آل عمران)

نمایندگان نجران: اگر منظور از اسلام، ایمان به خدای یگانه‌ی جهان است؛ ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می‌نماییم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اسلام علائمی دارد و برخی از اعمال شما حاکی است که به اسلام واقعی نگرویده‌اید. چگونه می‌گویید که خدای یگانه را پرستش می‌کنید در صورتی که صلیب را می‌پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی‌کنید و برای خدا فرزند معتقدید؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اعتقاد خرافی مسیحیان که صلیب نشانه قربانی شدن حضرت عیسی برای پاک نمودن گناه مسیحیان است و همچنین فرزند داشتن برای خدا اشاره می‌نماید اما به اعتقادات تنها اکتفا نکرده به دستورات عملی دین که حرمت خوردن گوشت خوک است نیز اشاره می‌کند و این ثابت می‌کند سکولاریسم که مسیحیان آن را پذیرفته‌اند و با نفوذ افکارشان به سایر ملل جهان، سایر ادیان هم به آن عمل می‌کنند، از نظر اسلام پذیرفته نیست.

نمایندگان نجران گفتند: ما مسیح را خدا می‌دانیم زیرا مردگان را زنده کرد و بیماران را شما بخشید و از گل، پرنده ساخت و آن را به پرواز درآورد. این اعمال حاکی است که او خداست.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه او بنده خدا و مخلوق اوست که او را در رحم مریم قرار داد و این همه قدرت و توانایی را خدا به او داده بود.

یکی از نمایندگان گفت: آری او فرزند خداست زیرا مادر او مریم بدون اینکه با کسی ازدواج کند او را به دنیا آورد، پس ناچار باید پدر او همان خدای جهان باشد. در این موقع فرشته وحی نازل گردید و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آیه ۵۹ آل عمران را بر آنان بخواند «وضع حضرت عیسی از این نظر مانند حضرت آدم است که او را با قدرت بی پایان خود بدون اینکه



دارای پد و مادری باشد از خاک آفرید و اگر نداشتن پدر گواه بر فرزند خدا باشد، پس حضرت آدم بر این منصب شایسته‌تر است زیرا او نه پدری داشت و نه مادری»  
نمایندگان نجران گفتند: گفتگوهای شما ما را قانع نمی‌کند، تنها راه این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم و بر دروغ‌گو نفرین فرستیم و از خداوند بخواهیم دروغ‌گو را نابود کند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول کردند؛ و چنانچه می‌دانیم خودشان از مباحله منصرف شدند. (جعفر سبحانی، ج ۲، ص ۴۳۴ و ۴۳۵)

### کرسی آزاداندیشی در مورد آغاز هستی

مورد دیگر از استدلال‌های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با هیئت اشعریون که یکی از طوایف یمنی بودند، انجام گرفت. نقل شده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنان فرمود: «مژده تان باد» آنان فهمیدند که منظور حضرت جنبه معنوی این سفر است. گفتند: ما پذیرفته‌ایم. آنان گفتند: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده‌ایم تا در دین آگاهمان سازی و اینک می‌پرسیم که آغاز هستی چگونه بود؟

حضرت در پاسخ فرمود: خداوند بود و هیچ چیز دیگری جز او وجود نداشت و عرش او بر آب قرار داشت (هود/ ۷) و او در تقدیر «ذکر» هر چیز را نوشت.

علامه طباطبائی ذیل این آیه می‌فرماید: خداوند تدبیر امر عالم را آغاز کرد؛ و با قدرتش بدون کمک (چون هیچ موجودی نبود) قوانین اولیه خلقت را وضع نمود (علامه طباطبائی، ج ۱۰، ص ۱۰) و منظور از آب، هر شیء مایعی است که آغاز خلقت جهان هستی به صورت مواد مذابی بود یا گازهای فوق‌العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع داشت. (مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۲۶)







## نتیجه بحث

نگار ما که به مکتب نرفت و خط نوشت، به غمزه مسئله‌آموز صد مدرس شد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در عرصه برخورد شایسته و اهمیت گوش دادن به عقاید دیگران، حتی بت پرستان، بدون اینکه اجبار و اصراری در پذیرش مطالب خود داشته باشد، پاسخ‌هایی متقن و درخور فهم به مطالب آنان دادند، و این افتخاری است برای مسلمین جهان که از این اسوه خود نهایت بهره را ببرند.

نتایجی که از سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حاصل می‌شود:

۱. پدری و فرزندگی برای خداوند محال است، چون این‌ها از صفات موجودات مادی است.
۲. اتحاد حقیقی بین واجب و ممکن محال است چون باعث اجتماع نقیضین می‌شود.
۳. اگر آنچه نادیدنی است را منکر شویم، پس ازلت ماده را که دیده نشده است را باید منکر شد.
۴. آنچه پشت سر هم می‌آید مثل شب و روز و نور و ظلمت، نمی‌تواند قدیم باشد و حادث است.
۵. عالم آفرینش در نظام به هم پیوسته به هم نیازمندند و این صفات موجودات حادث است.
۶. اعداد در عالم وجود دارد، پس باید به تعداد اعداد، اله داشته باشیم (مانند سیاهی و سفیدی، حرارت و برودت و ...)
۷. اعداد در عالم با یاری هم یک نظام ایجاد کرده اند و تضادی بینشان نیست.
۸. حلول در اولیاء خدا همچون مسیح حرام است چه رسد به بت‌ها.
۹. شرط حلول شیء در شیء دیگر، مادی بودن هر دو است.
۱۰. اگر بخواهیم به بت‌ها سجده کنیم پس چه توافقی بالاتر می‌ماند که برای خدا انجام دهیم.
۱۱. اصل پرستش را عقل و وحی تأیید می‌کند، اما نحوه پرستش از سوی خدا تعیین می‌گردد.





## منابع

### \* قرآن کریم

۱. ابو زهره، محمد، ترجمه دکتر حسین صابری، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۸۸.
۲. جوادی آملی، عبدالله، پیامبر رحمت، تهران، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۸.
۳. حلبی علی بن ابراهیم، سیره حلبی، قم، دارالکتب العلمیه بیروت ۱۳۸۵.
۴. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۶۸.
۵. سید علوی، سید ابراهیم، سیره تحلیلی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۹۳.
۶. العاملی، السید جعفر مرتضی، سیره تحلیلی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم)، بیروت، لبنان، مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۲۸ق.
۷. علامه طباطبایی، محمدحسین، المیزان، بیروت، لبنان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷، بیروت، لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۹. مجلسی، محمدباقر، ترجمه جلد ۴ بحار الانوار، احتیاجات، ترجمه موسی خسروی، انتشارات اسلامیة، ۱۳۷۹.
۱۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، طهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸.

